

ادگار مورن اندیشمند فرانسوی در سن 104 سالگی درگذشت. او معمار اصلی مفهوم "درهم‌تنیدگی" (Complexité) بود. شش جلد کتاب مهم او با عنوان روش (متد) را باید تلاش عظیمی برای بسط و تبیین مفهوم "درهم‌تنیدگی" دانست. اندیشه درهم‌تنیدگی یعنی روشی برای فهم ژرف واقعیت که به جای ساده‌سازی و تجزیه پدیده‌ها به عناصر و متغیرهای جداگانه، بر پیوندها، تعاملات، تناقض‌ها و وابستگی‌های متقابل تأکید می‌کند.

"طبیعت طبیعت" به فهم جهان فیزیکی از طریق رابطه نظم، بی‌نظمی، سازمان و نظام‌ها می‌پردازد.

"زندگی زندگی" به تبیین حیات به عنوان پدیده خودسامان و درهم‌تنیده اختصاص دارد.

"شناخت شناخت" هدف بررسی چگونگی شکل‌گیری شناخت و خطاهای شناخت انسانی را دنبال می‌کند

"آیده‌ها"، درباره نقش ایده‌ها، ایدئولوژی‌ها و نظام‌های فکری در زندگی انسان است.

"انسانیت انسانیت" نوعی بازاندیشی در هویت انسانی در سه ساحت فرد، جامعه و نوع بشر است.

"اخلاق" کندوکاوی است درباره نقش اخلاق در پیوند ساحت‌های زندگی انسان.

سه پرسش بزرگ در شش کتاب او وجود دارد:

جهان (طبیعت و زندگی) چگونه سازمان می‌یابد؟ مورن نشان می‌دهد که جهان فقط از نظم ساخته نشده، بلکه از تعامل میان نظم و بی‌نظمی شکل می‌گیرد. موجودات زنده نیز نه فقط ماشین‌های زیستی که نظام‌هایی هستند که خود را بازتولید و سازمان‌دهی می‌کنند.

ما چگونه می‌شناسیم و می‌اندیشیم؟ مورن معتقد است هر شناختی در معرض خطا، توهم و محدودیت است؛ بنابراین باید خود فرآیند شناخت را موضوع شناخت قرار داد. ایده‌ها فقط ابزارهای ما نیستند؛ گاهی خود ما نیز تحت سلطه ایده‌ها و ایدئولوژی‌ها قرار می‌گیریم.

انسان چگونه باید زندگی کند؟ مورن انسان را موجودی می‌داند که هم فرد است، هم عضو یک جامعه و هم بخشی از بشریت. برای او مسئله کلیدی روابط، مرزها، شکاف‌ها و پیوندها میان این سه ساحت است.

مشکلات درهم‌تنیده را نمی‌توان با تفکر ساده و تک‌بعدی حل کرد. رهیافت درهم‌تنیدگی بر درک پدیده‌ها به معنای عبور از رویکرد ساده‌گرا و تجزیه‌گر و رسیدن به اندیشه‌ای است که بتواند هم‌زمان جزء و کل، نظم و آشوب، فرد و جامعه، علم و اخلاق را با یکدیگر ببیند. او این پروژه را "اصلاح شیوه اندیشیدن" و "اندیشه درهم‌تنیدگی" می‌نامد؛ اندیشه‌ای دیالوژیک که اصول آشتی‌ناپذیر را کنار هم می‌پذیرد و به‌جای ساده‌سازی واقعیت، می‌کوشد پیچیدگی آن را درک کند.

انسان و تناقض‌هایش در کانون پروژه ادگار مورن قرار دارد. انسانی که فقط با عقلانیتش بازنمایی نمی‌شود، تخیل بخشی از واقعیت اوست و هم‌زمان غیرعقلانی، خلاق، ویرانگر و دیوانه، فردگرا، عاطفی، اجتماعی، خودخواه و غم‌خوار دیگران است. او به بشریتی می‌اندیشید که ساکنان یک سیاره‌اند، آینده مشترکی دارند و باید "جامعه سرنوشت مشترک زمینی" را بسازند.

برخلاف نظریه‌هایی که تاریخ را دارای مسیر قطعی می‌دانند، مورن بر عدم قطعیت تأکید می‌کند. او معتقد بود که پیشرفت همیشه تضمین‌شده نیست؛ فروپاشی تمدنی نیز اجتناب‌ناپذیر نیست و تاریخ همواره حاصل تعامل نظم و بی‌نظمی، فرصت و بحران است. به همین دلیل از اصطلاح "امید در دل عدم قطعیت" سخن می‌گفت.

نظر مورن درباره بشر و آینده بشریت را می‌توان ترکیبی از نگرانی و امید دانست. او فراتر از خوش‌بینی یا بدبینی معتقد بود آینده باز و نامطمئن است و به انتخاب‌های انسان‌ها بستگی دارد. مورن از نوعی "انسان‌گرایی سیاره‌ای" دفاع می‌کرد که در آن می‌باید هم تنوع فرهنگی و بومی حفظ شود و هم همبستگی جهانی تقویت گردد. او به فضیلت دموکراسی و مشارکت باور داشت و خواهان بازاندیشی اساسی در رابطه میان انسان و طبیعت بود. مورن معتقد بود که ماندگاری بشریت نه فقط به پیشرفت فناوری، بلکه به رشد آگاهی اخلاقی و مسئولیت جمعی بستگی دارد. برای او بشر در آستانه خطرهای فرصت‌های بی‌سابقه قرار دارد؛ آینده نه از پیش تعیین شده است و نه کاملاً قابل پیش‌بینی، بلکه به توانایی ما برای فهم پیچیدگی جهان و ایجاد همبستگی انسانی وابسته است.

من ادگار مورن را از نزدیک در زمان یک کار مشترک میدانی در سال 2000 شناختم. در آن سال مورن به دعوت وزیر آموزش و پرورش وقت فرانسه (کلود الگر) قرار بود رهیافت میان‌رشته‌ای و اصلاح شیوه تفکر را وارد برنامه درسی کند. کار میدانی ما بر روی دو میلیون جوان با پرسشی درباره رابطه با دانش و یادگیری آغاز شد. بحث بر سر این بود که چگونه از یادگیری دروس جدا از هم به سوی برنامه درسی برویم که علوم در ارتباط با یکدیگر و پدیده‌های اجتماعی و طبیعی یادگرفته شوند. این پروژه بلندپروازانه به دلیل مخالفت سندیکا‌های معلمان شکست خورد اما من چیزهای زیادی از جمله در روش‌شناسی از آن تجربه و کار مشترک پر بار با او آموختم.